

مجدولی

در ذکر عترت نبی

(بی حرف الف)

از مولانا نظام الدین علی بن محمد واعظ شامی

بکوشش: محمد تقی دانش پژوه

این رساله باید از نظام شامی باشد، همان نظام الدین هروی شامی شنب یاشام غازی زنده در بغداد در سال ۷۹۵ که بدربارتیمور برده شده و بدستور او در ۸۰۴ - ۸۰۶ ظفرنامه را ساخته است. اگرچه او را نگارنده مطلع الشمس عبدالواسع خوانده است ولی چون بنوشته حافظ ابرو او از واعظان بوده و در حلب هم میزیسته است و در ظفرنامه هم شیعی هم دارد پس رساله ما باید از او باشد و نامش هم علی بن محمد خواهد بود. او در آغاز ظفرنامه (ص ۱) خود را (نظام شامی) خوانده است.^۲

او گویا همان نظام تبریزی باشد که سلوان المطاع فی عدوان الطباع ابن ظفر مکی اندلسی ساخته ۵۵۴ (مجلس ۲: ۱۶۳) را بنام ریاض الملوك فی ریاضات السلوك

۱- در مجالس النقایس (ص ۲۷۶ و ۲۷۹) از عبدالواسع یاد شده که شاید همان عبدالواسع

مشقی هروی باشد که گویا ترسلی ساخته است (فهرست دانشگاه ازمنزوی ۲: ۱۹ و ۲۸۰ - ذریعه ۹: ۷۰۲ - فرهنگ سخنوران ۳۸۱) او نظام شامی نخواهد بود.

۲- بنگرید به: ظفرنامه چاپ پراگ با دیباچه فرانسوی در دو جلد در ۱۹۳۷ و ۱۹۵۶

رجال حبیب السیر ص ۷۱ - فهرست ریو ص ۱۷۰-۱۷۳ - استوری ۱: ۲۷۸ و ۱۷۲۱ - دانشمندان آذربایجان ۳۸۰ - فهرست ادبیات ۲۸۰ - چلبی تنها از ظفرنامه یزدی یاد کرده و گویا او را در این زمینه هم اشتباهی دست داده است.

برای شیخ اویس بهادرخان در ۶۸۷ بفارسی درآورده است.^۱
 در این رساله سرگذشت کوتاهی از پیامبر و دوازده امام شیعی اثنا عشری
 آمده است و عبارات آن بسجع و بی حرف الفاست و از نیروی خالی از تکلف هم نیست.
 چاپ این رساله از روی دونسخه آماده شده است :

۱- نسخه ش ۱۱۶۴/۲ دانشگاه گک ۳۸ پ-۴۸ پ که در فهرست دانشگاه
 (۶: ۲۱۵۳) از نگارنده بنام « تاریخ عترت » شناسانده شده است .
 ۲- در جنگ دانشمند گرامی آقای دکتر مهدی بیانی که با کمال گشاده رویی
 در دسترس بنده گذارده اند و در دیباچه اخلاق محتشمی آن را وصف کرده ام و از
 ایشان بسیار سپاسگزارم . این رساله در آغاز آن درگ ۱ ر-۴ و بخط نسخ برادر مؤلف
 همام طبیب مورخ آغاز سال ۸۱۲ دیده میشود و از خاتمه آن برمیآید که مؤلف در این
 تاریخ زنده نبوده است .

در این جنگ شعرهایی است از مؤلف که اینک می بینیم :

لمولانا نظام الدین الواعظ رحمه الله

و محمد و محمد و محمد	و سیدی
و علی الکرار ثم ثلثة	و سیدی
و بقرتی عین البتول و جعفر	و علی الکرار ثم ثلثة
و بکاظم و العسکری الامجد	و بقرتی عین البتول و جعفر
من بعد ما استدفع البلوی بهم	من بعد ما استدفع البلوی بهم
نفسی ابشرها بطیب المولد	نفسی ابشرها بطیب المولد
یا لائمی فی جهم و وفائهم	یا لائمی فی جهم و وفائهم
حجر بقیک من الصخور الجلمد	حجر بقیک من الصخور الجلمد

وله تغمده الله بغفرانه

خدای داند و گر بنگری توهم دانی

درین حدیث که میگوید خطا نبود

که من بکار جهان آنچه ان شدم خرسند

که هیچ گونه مرا بعد ازین عنان بود

۱- بنگرید به : دانشمندان آذربایجان ۲۷۹-ذریعه ۱۱: ۳۳۸-دانشگاهش ۱۳۵۷

۲۵۵۷- کشف الظنون چلبی درد و کلمه ریاض وسلوان .

کمینه پا یگه هتمم بود گردون
 ازان سبب که ورا سدره منتها نبود
 بنزد همت من بس تفاوتی نکند
 که باشدم زرو مال و منال، یا نبود
 بدم بکس نرسد تا توانم و آنکه
 مرا امید نکویی جز از خدا نبود
 دلم قویست که تا زنده ام بیاری حق
 صفای عیش مهنا بود، چرا نبود؟
 غم جهان نخورم زانکه غم نمی ارزد
 روان مردم عاقل بغم سزا نبود
 دوروزه عمر که آن را عوض نخواهد بود
 بعجز و آنده و غم بگذرد روا نبود
 بدوستی که بجز دوستی نمی جویم
 که با ویم بجز از مهر و جز صفان بود
 کجاست آنکه دلم باخیال عارض او
 چنان خوشست که یکدم ازو جدا نبود
 بآب چشم رهش را گرفته ام که گرش
 گذر فتد بسوی ما گذر ز ما نبود
 خدا دوی دل من کنادو این دردیست
 که جز وصال نگار منش دوا نبود
 وله طاب ثراه
 قلم وارار کسی بینی زیند خود جدا گشته
 شکم خالی وزاب چشم برسربارها گشته

برویش آمده آبی زکنج خلوت تازی
بسودا سر بر آورده درون پرناله ها گشته
سند بر حرفش انگشت و بخت مستقیم او
چونامه سرد را ورتاشوی از خویش وا گشته
وله فی بغداد

یا حبذا بلدة طابت لنازلها والنفس طيبة والقلب مسرور
هواء بغداد ممدود علی نعم لکن هوایی علی بغداد مقصور
(گ ۵۰)

مولانا نظام الدین واعظ شامی
نصیحتی بجوانی ز پیر باده فروش
شنیده ام که پیبری نمی رود از گوش
لطیف طبع شوو باده نوش و ساده بپوش
کریم وار شوو زر پباش و راز بپوش
که هوش تا بتوانی بمی سپار بدم
شنو نصیحت پیران توای جوان بهوش
ز قیل و قال مدارس سیاه گشت دلم
هنوز صحبت زندان و بانگ نوشانوش
مرا رضای تو باید نه کام و رغبت خویش
باختیار تو [۱] م تا که هست طاقت و توش
بدانچه طبع تو خواهد مطیع و منقاد
بهرچه امر تو باشد غلام حلقه بگوش
سگان کوی اگر قانعند از تو بجان

نظام، جان ده و خوش باش بهره چیست خروش

(۱۴۰)

نشانه‌هایی که در تصحیح این رساله بکاربرده شده است:

ص: نشانه نسخه دکتربییانی که از آغاز افتادگی دارد ولی اصل قرارداد شده.

د: نشانه نسخه دانشگاه که در آغاز و انجام کامل است ولی نویسنده آن در میانه عبارتهایی را انداخته یادگرگون ساخته است.

() نشانه عباراتی که تنها در «د» هست.

[] نشانه عباراتی که در «ص» هست یا از روی قرینه در آنجا‌هایی که این نسخه نقص دارد افزوده شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بسم الله الرحمن الرحيم

صنوف حمد بیحد و فنون شکر بیعد در نعت حضرت معبودیست که نیرنگ هستی
بر لوح وجود کشیده بند تصویر ویست ، و ضروب مدحت بی مر و شعوب سنت بی کیفر
وسیله قربت مقصودی که جبین هر موجود در محل سجود بر عتبه تقدیر وی . منتش
عظیم است ، و نعمتش عمیم ، و حدش عدیم ، و ملکش قدیم . و درودی که بورود وی
نفعه روضه خلد بخیشوم دل رسد ، تحفه مرقد معطر و مشهد معبر سید رسل ، و مهد
سبل ، مکی شجرت ، یثربی هجرت ، مدنی تربت ، مکرّم مجتبی ، محمد مصطفی علیه
صله رحمة و تسلیم [و] برکة و تکریم من رب غفور رحیم .

و بعد ، سبب تحریر سطرهای چند که مرقوم میگردد ، و موجب تسطیر حرفی دو
که مزبور میشود تقریر کرده تحریر میپذیرد که هر شغلی بسببی منوط است و هر عملی
بموجبی مربوط ، در شهر رجب مورخ هشتصد و سه هجری ، شبی که سعود نجوم بر صحن
نیلی گردون بقلم ملوع رقوم نور میکشیدند و وفود جنود نور در بروج عروج جیش
بعاد جیش میرسیدند در صحبت شریف دوستی دینی و همدمی یقینی که بذروه فلکی
سیرتش مکمل حسن صورت و صورتش متمم حسن سیرت ، لفظش دلیل ذهن مستقیم ،
و فضلش قرین درک و تفهیم ، حفظه رب حفیظ فی کف حفظه و جنبه سوء دهر عنید
بمنه و لطفه ، و در صحبت دوستی چنین در ثمین سخن میسفتم و در هر مشرب حدیثی
میگفتم شجون سخن و محون نلخ (؟) مؤدی شد بد کرمعی که در فن دیری نصیبی
مکمل گرفته و در قسم نویسنده کی بعد منیع رسیده ، چنین تقریر کرد که درین
عصر شخصی هست مشهور سخنش بخوبی چون در ... [در] حضرت ملک عهد دیر
است ، شمسی است که در فلک هنر منیر است ، قدرتش بر فیض معنی بعدی که نوبتی
قمه ای بخدمت دستور عهد بر شیوه ای نوشته بود که نخستین حرف حروف تهجی که

ترکیب سخن عربی و عجمی جز بر سبیل قلت بی [وی صورت] نمی بندد بی تکلف محل تعجب بود ، چه ضرورت حرف مذکور در ضروب سخن مجمع علیه شده و در بند و گشود کن و مکن معول علیه گشته . گفتم : شک نیست که بی وی سخن بصعوبتی عظیم گفته میشود ، ولی صورت مثقب صفتش در معنی کمتر سفته میشود ، بخود گفتم : مدتی است که در حلیه فضل دم سخنوری میزنی ، و در مجمع هنر بر خود جمل و تفصیل مینویسی

گرمرد رهی خیز و درین حبله بکوش

ورنه برو و دگر بشو عشوه فروش

طبیعت شوخ چشم نهضتی نمود و بخت خیره رو گفتنی کرد ، جنون ذوفنون رهبری کرد که مقصود جز بمعونت وی بحصول نپیوندد ، و قلم بی مددوی عهده شغلی بر خود نگیرد ، بحرست که لقیطه عنبر بر موج وی بیفکند ، و ظلمتی است که خضر روح معنی سرچشمه در وی می طلبد ، باشکر هندی سبب کشور روم فرو میگیرد ، و زلف مشوش بر روی دلبر مهوش پری پیکر وی میگسترد ، دیگر گفتم :

ز هندوی تیره درون ره مجوی

غم دل بکلک سحر گوی گوی

قلم که همدم قدیمی بود و مدتی در بزم فضیلت بد نمی نمود سری که هست

بوی گوی و بری که جویی زوی جوی .

که توهستی گزین کننده در

گوهر لفظ تو بسی چیدم

همدم روح دلپذیر منی

ورچه من بیشتر ز حد خجلم

که ز فیض تو بخششی رسدم

بقلم گفتم و شنیدم پر

من ز تو مردسی بسی دیدم

بهمه چیز دستگیر منی

هست فکر دگردرون دلم

چه شود گر کنی دمی مددم

[. خرد که دمی

 چون شنیدم چنین سخن ز قلم
 ز تو شرمندگی بسی هستم
 هم تو همدم شوم
 سنتت بر من شکسته بسیست
 ز من خسته دل مبر پیوند
 روز غربت تو د [ستگیر شوم]
 نفسی در ندم بهم بزخم
 قلمم چون نفیر غم بشنود
 گفت حکم تو هست بر سر من
 [مدتی خدمتت بسر کردم
 چون زوی لطف و مردمی دیدم
 وی نبستی^۲ و من همی گفتم
 چون قلم سر عجز پیش کشید ، و سخن من بگوشی دل بشنید^۳ در چنین وقت
 که چنین فکرتم در سر بود « مجدولی درذکر عترت نبی » در نظر بود . گفتم :
 « جزوی در محمادت^۴ و منقبت و کیفیت وضع و (مولد) و مسکن و مسقط

۱- نسخه اصل از آنجایی که نقطه گذاری کردم آغاز میشود و باندازه یکی دو صفحه افتاده است و این شعرها هم بر اثر بریدگی کاغذ و وصالی شدن آن درست خوانده نشده و بجای ناخوانده‌ها نقطه گذاری کرده‌ام چه این شعرها از بیت «معذرت ندمی» تا بیت «قلمم چون نفیر... بخشود» در «د» نیست و بسیاری از این بیتها را بقرینه درست کردم و شاید هم آنچه من نوشتم درست نباشد .

۲- د : نرسد هیچ بر تو کیفر من .

۳- د : نوشتی

۴- د : شنید

۵- د : و در نظر بود که جلدی درذکر عترت مصطفی و جزوی در محمادت .

و مدفن و حسن سیرت و فضل سریرت هر یک» بنو(یسم که) همین صنعت^۱ دروی مرعی بود، و هم سعیت مشکور و مرضی، [دل بر (ین نیت) همدمی کرد و روح درین خلوت محرمی نمود]^۲، (وقلم کمر خدمت (بر) بسته، (بسر میدوید)، و لفظ برطبق معنی پی در پی میرسید، و شرطی که رفته در [ین] سطور سر(عی ست)، مگر در نقش نگین [و کنیت و سمه] هر یک، و درسه ترجمه که لفظ عبدالله محکمست^۳، چون محل تغییر و تصرف نبود بوضع^۴ خود مرویست، و کتبت^۵ فی بلدة (حلب) و حمد ربی قد و جب .

صدر (سند تمکین)، رسول مکی مکین، ثمره شجره

خلیل، در صدف ذبیح جلیل، سرور بشر، محرم خلونگه قدر، طوطی چمن نبوت، گلبرگ گلبن سر(وت)، خوش خوی (علی) خلق عظیم، خوب روی ملک کریم [شعر:

مهور و بهتر رسل که وجود شد طفیل وجودی موجود
سند و سید و بشیرو نذیر فضل و رحمت محمد و محمود]

هنوز سخن گیتی بچهره سیمونش منور نشده بود که جمهور ملال بر ظهور [وی] متفق بودند، و بوعده^۶ وجود وی معترف، و بدین سبب جمعی کثیر فرزند خود به «محمد» تسمیه کردند. در عهد کسری روز دوشنبه هفدهم^۷ (بیع) مقدم در هشتصد و دو سکندری در مکه^۸، بنت و هب وضع حملش کرد، و عرصه گیتی بنور

۱- د: صفت

۲- د: مرضی و دلپذیر قلم - آنچه در متن در میان دو کمانه گذارده ام: (ین نیت)

در اصل بریده شده و بقرینه افزودم .

۳- د: ترجمه لفظ عبدالله که یکبیت

۴- د: بوضع

۵- د: کتبت ذلک

۶- د: محمد مصطفی صلی ربه علیه

۷- د: بروعه

۸- د: هژدهم

۹- ص: مدینه

جبین محمدی منور گشت^۱، در شکم تسبیح میکرد، و ختنه کرده بزمین رسید، [و شرف مجلس کسری همین شب در گرد (ید)، و سقف منشق شد، و نور بحیثیتی بدرخشید که شرف قصور بص... پدید شد، و شهب بر مرده جن قذف کردند، و کسری بصورتی که در نوم دیده بود مذکور گشت، سطحی که بزرگ بتعین کهنه بود تبیین کر] ده [بقره قدم وی خبر کرد، و در وقت شیر خوردن حلیمه معجزی... بدید، و پسر ذی یزن که ملک عرب بود بجدوی حقیقت نبوت وی تقریر کرد، شرح صدرش میسر شد،] و غیمش در ظل گرفت، و چون سن شریف بچهل رسید حجر و شجر^۲ [بتسلیم بروی تشریف بسته تقدم نمودند، (و) زمینش مسجد کردند، و بر عیش نصرت بخشیدند، پس و پیش بیک صفت دیدی، و ظبی و ضب بوی سخن گفتی، و جنع نخل بر فرقتش تضرع نمودی، و درخت بمعجزش منشق شدی و دیگر بهم پیوستی، سنگ در کفش تسبیح گفتی، فرج کفش بوقت عطش لشکر... معین گشودی، و چشم کنده در موضع خود درست فرمودی، گوسپند مسمومش بزهر خبر کردی، و عرقش نطع و بستر معطر (کردی)، بدر بمعجز دستش بدونیمه شد، و خورشید غروب کرده بدعوتش رجعت کرد، خلیفه نخست که پدر زمره بشر بود بوی و عتر [تنش] توسل کرد، و سبب قبول توبه وی شد، نوح فتوح بوی طلبد، خلیل جلیل پهدری وی شد، موسی کلیم خلعت تکلیم ببرکت (وی) پوشید، یوسف در سخن بدو توسل کرد، عیسی مبشر بمقدم شد (ریف) وی بود، روز محشر نخست کسی که قبر بروی منشق شود و (بر) خیزدوی بود، و در موضع شفیع درجه رفیع وی بظهور رسد]، در یکشب بل بعضی شب بفلک بر شد [و بحیثیتی ترقی کرد که جبرئیل در منزل خود زوی متخلف شد، و محل [....] دومی بر رفرغ نشسته فوق عرش رسید] و سخن [حق] (شنید، بحقیقت) تجلی کلی رسید، مدت عمرش شصت و سه [بود، و] فرزند

۱- د: شد

۲- د: حجر و شجر بتشریف قدمش تهنیت نمودند.

۳- دوسه کلمه ای بریده شده و خوانده نمیشود.

هفت [بود] سه دختر و بقیه پسر^۱ ، نقش فصیح^۲ : « محمد رسول الله » ، وهم در روز و شهر مولد بحظیره قدس نقل فرمود^۳ ، و طیر علوی نشیمن روح مطهرش بمستقر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر پیوست ، سبب موتش عرض و مرض و عود [ضرر] زهر [خیبر بود] در حجره خودش که در جنب مسجد بود دفن کردند ، در عهد ملک هرقل^۴ ، رب صل وسلم علیه وبلغ تحیتی بین یدیه !

شیربیشه ظفر [در معرکه حربش نیروی غضنفر] یعسوب^۵
 دین ، [و مبین سنن یقین] کشف کننده سر سلونی « [بتحقیق ،
 پژوهنده خبر «لو کشف» در محل تصدیق ، [جفت بسنده^۶
 بتول ، وصی حضرت رسول . [شعر:

علی
 سلم ربه علیه
 و کرم وجهه لدیه

شهی که هست سلونیش بر علوم دلیل

ز سر لو کشفش برده دل نصیب جلیل

نه بر صحیفه فکرش نشسته گرد نشور

نگشته در پی دنیا ی دون حقیر و ذلیل

شقیق و پسر عم رسول بود ، و وصی محمد ، و جفت بتول ، [جبرئیلش بفتوت

ستوده ، و رسولش درس صغرسبیل رشد نموده ، در مدینه علم و سر سکینه حلم ،

همت (و کرم) ش مشهور [و نجدتش مذکور] ، علمش بی حد ، و فضلش بی عد^۷ ،

(و) جودش ز موجودیش ، و قدمش در دین پیش ، [در شکم کلمه تقدیس میگفت ،

و چون یونس در بطن تسبیح میکرد . شعر:

۱- د، و نسخه بدل ص : نه بود پنج دختر و بقیه پسر

۲- د : نگیش

۳- د : متوفی شد ، ص : حضیره

۴- در عهد ملک هرقل دفن کردند

۵- د : علی مرتضی

۶- د : یعسوب دین حیدر

۷- د : پستدیده

۸- د : عملش بی حد و علمش و فضلش بی عد.

گهی زجمجمه کردی خبر بفضل مبین

گهی برحمت خورشید ره نموده بدین

خدایو مملکت لو کشف وصی نبی

سلیل دوحه خلت حریف یقین [؟]

غدير خم دليل فضل وی بسنده ، وهریکش درموضع تهنیتش « بخ بخ »
گوینده ، سورنمی بفضلش تنزیل گرفته ، و مسند تقوی بحلم و حکمتش تزیین پذیرفته ،
زن بی عهد دنیوی مطلق وی ، معجز صطل و سندیل متعلق بوی ، [و ضربتش برگردن
عمر و عبدود همسر پرستش [ثقلین] و بوعده رسول کشنده فجره و ظلمه و برقه^۱] در وقت
خسف نعلین ، [پدرش بیروشبر [بود ، و بر] کننده در خیبر ، [منقبتش بیرون ز حدست ،
و مکرمتش فزون برعد ، زهدش مشهور ، و فضلش مذکور ، [و کنیتش بحسن منتسب
بود ، و لقبش بمرتضی مشتمل^۲ ، روز جمعه سیزدهم رجب سنه ثلثین فیلی در ملک
یزدجرد سمیه بتول^۳] و بنت سمی لیش] در درون کعبه وضع حمل کرد ، [و گیتی
بضوع نور جبینش مستضی شد ، [مدت عمرش شصت و سه بود ، و فرزندش بیست و نه :
نوزده پسر و ده دختر . نقش نگینش : « الله الملك » ، روز جمعه بیست و یکم شهر صوم
همورخ چهل هجری در وقت تغلب پدریزید متوفی شد ، و در [نجف در] مشهد
غرویش دفن کردند ، و سبب موتش ضربت پسر ملجم بود ، [علیه لعنة !]

حسن مکرمست و بمن منقبت وی نه در مرتبه بی^۴ مقرر

حسن مجتبی

گشته که تقریر [هر مقرر] شمه ای مبین کند ، محمادت نفس

نفیس و مزیت رتبت جلیلش نه بحدی بلندی گرفته که تحریر هر محرر لمحای محرر

کند . گل دسته چمن نبوت ، و پرورده زمین فتوت ، شیر [ثدی] وحی مکیده ، و بدرجه

۱- د : فسقه

۲- د : کنیت

۳- د : مشهور

۴- د : به بتول

۵- د : بمرتبه

سیدی بهشت رسیده ، [کرمش بعدی که سرشک دیده غیم پیشش حقیر بودی ،
 وحسن صورتش بحیثیتی که خورشید پیش جبینش چهره نگشودی ،] جبریلش تحریک
 مهد کرده ، و بدرنبیلش به پیش قدمی تجدید عهد کرده ، [شعر:]

حسن علی فتوت که ز گوهر نبوت

نه بوی کسی رسیده [نه چنود و دیده دیده]

بشنو که هست رمزی ^۱ ز محمد حنیفه

که علی سرست و دروی حسنت همچو دیده

روز جمعه منتصف شهر صوم سنه ثلث هجری در مدینه بنت مصطفی بتول وضع
 حملش فرمود ، وحسن یوسف صفتش در قصر ^۲ وجود چهره گشود ، چون علی مرتضی
 بروضه قدس رحلت فرمود خلیفه [بحق] وی بود ، لکن پدریزیدش در معرض (حرب)
 بود [و] مظنه فتنه و خون ریزش ، مصلحت وقت در هدانه دید ^۳ . مدت عمرش چهل و
 (هفت) و کسری [بود و بعضی گویند چهل و هشت ، عدد] فرزندش هجده ^۴ ، نقش
 نگینش «الله العزیز» ، روز دوشنبه پنجم صفر سنه خمسين من هجرة در وقت تغلب
 پدریزید بزهری که زن وی جعه بفریب جمعی بی دین سقیش کرده بود متوفی شد ،
 و در مدینه نزد قبر بتولش دفن کردند .

معدن جود و کرم ، منبع فضل و حکم ، جگر گوشه رسول ، نور

حسین شهید

چشم بتول ، سروچمن هشت در ، شمع گلشن هفت منظر ، چرخ

در تعزیتش قرطه نیلی پوشیده ، زهره درسوگش خون دیده ریخته ، [در بحور کرمش

سفن نوید هرملهوف بمقصد مقصود رسیده ، ولیکن لب طلبش در پی شربتی چون دل

مجروح تفسیده ، [سعیده کشور دین [وحمیت، شهید] مهمه کرب و بلیت، سبط نبی ،

۱- د : مروی

۲- د : مصر

۳- د : مصلحت وقت دیده در مدینه بود

۴- د : هجده ، هفت پسر و ده دختر

۵- د : سپهبد

حسین علی ، [شعر :

ز بیم جنگل شیر فلک فکنده تست

فلک بدین همه تمکین کمینه بنده تست

نمرده ای تو ، بنزد حقی تو زنده و نیز

[دلیل خلق سوی شرع روح زنده تست]

بعبدالله مکنی [بود] به زکی و شهید ملقب^۱ ، روز سه شنبه و گویند پنجشنبه سیم شهر رسول بعد حسن بکمترین مدت حمل بتول دختر رسول در مدینه در [مدت] ملک یزدجرد وضع حملش فرمود^۲ ، مدت عمرش شصت کم^۳ دو و کسری ، [فرزندش شش : دو دختر ، بقیه پسر] ، نقش نگینش : «ان الله بالغ امره» ، روز دوشنبه دهم محرم مفتح شصت و یک هجری بفرموده یزید لعین شهیدش کردند ، و بعد چهل روز سر شریفش پیش بدن نقل کرده دفن کردند .

بر گزیده ای که محفل عبودیت بسجودش زین گرفته بود ، و

علی بن حسین
کشوردین بوجدش زینت پذیرفته ، تضرع و دعوت دلسوزش
جگر سنگ خونین کرده ، و بقصد شب و روزش پشت کوه پرشکوه شکسته ، نه کس در
حلیه فضل بوی قرین ، و نه جز بد کرحقش تسلیت دل حزین ، تن خود بعبودیت
فرسوده ، و قرینش پیوسته ذکر و فکر بوده [شعر :

علی که زین بدو میگرفت دینی و دین

فقیر و بر سر تخت علوم صدر نشین

نهفته نیست حسینیت نستبش لکن

[چو زین بدلقبش شهرت ویست بدین]

کنیتش «محمد» بود ، و گویند بکنیت رسول نیز مکنی بود . روز جمعه و گویند پنجشنبه منتصف جمیدی دوم [و گویند نهم شهری که ریت شعب فیه کل خیر ، صفت ویست]

۱- د : و مذکی بود و شهید ملقب

۲- د : نمود

۳- د : و کم

(سنة ست و ثلاثين، و گویند سبع و ثلاثين) بنت یزدجرد ملک عجم در مدینه وضع حملش کرد، در وقتی که [علی] مرتضی خلیفه بود. مدت عمرش شصت کم یک، نقش فمش^۱ «لکل اجل کتاب»، فرزندش نوزده: ده پسر و نه دختر، روز شنبه هجدهم^۲ محرم بمورخ^۳ نود و یک (و گویند خمس و تسعون) روح مطهرش در مدینه بحضرت قدس پیوست، و سبب موتش سقی سم ولید بود.

علم علم محمدی بدومشتهر بود، و مسند دین نبوی بوجودش
محمد بن علی مفتخر، گلبگ حدیقه دین، و سروچمن عین یقین، هررقی
 که در چمن فضل شکفته مفصل مجمل علوم ویست، و هررقی^۴ که در مجمع علم
 نوشته مکمل بتکمیل فضل وی، بتیغ درک (ضمیر) شکم علوم دریده، و بقوت
 طبع روشن و ضمیر منیر بحقیقت ملکوت رسیده. [شعر:]

کشیده پرده پوشش ز روی فضل و هنر

زمین ز لفظ گهر ریز کرده پر ز در

رسول کرده خبر زو و علم بی مر وی

گرفته حصه فضل و هنر ز جاد و پدر

جاش بفضالش خبر کرده بود، و بعلمش سمر [کرده]، و تحفه تحیت و تسلیمش
 هدیه بخشیده، مکنی بجعفر بود، و به بقر^۵ [علوشش بسبب لقب مشتهر، روز دوشنبه
 سلیم صفر، و گویند] جمعه غره رجب سنة سبع و خمسين (و گویند تسع و خمسين) در
 مدینه در عصر [پدر] یزید سمی (به) بتول بنت حسن وضع حملش کرد، روی زمین
 بنور جبینش منور شد، نقش نگینش: «العزة لله جمیعا» مدت عمرش سبع و خمسين

۱- د: نگینش

۲- د: هشدهم

۳- د: مورخ

۴- د: ورقی

۵- د: و بقر ملقب

۶- د: روز جمعه رجب و گویند دوشنبه ۳ صفر و گویند سنة سبع و خمسين

۷- د: مستضی

و کسری^۱، فرزندش هفت [عدد بود]: پنج پسر و دو دختر، روز دوشنبه هفتم ذی حجه و گویند ربیع مقدم در مورخ صدوده و کسری در مدینه روح سنورش بقبه قدس رسید در ملک عبدملک بسمی که ولیدش سقی کرده بود، و در (مقبره شریفه) بقیعش دفن کردند. مطلع صبح صادق و یقین، خورشید برج تقوی و دین، گرد نعلینش ذرورا^۲ دل زمره تقوی، کلک درر بخشش دلیل و مستند اهل فتوی. [شعر:]

خلیل خضر قدم جعفر خلیفه خدام

دلیل خلق سوی حق حلیف مجد و کرم

هدی و علم و تقی در خلیقتش مضمهر

فنون فضل و هنر در طبیعتش مدغم

بعبدالله مکنی بود، و نسبت لقبش بصدق مسمی، در مدت ملک عبد ملک روز یکشنبه هفتم رجب^۳، و گویند هفدهم ربیع مقدم، (و گویند بیستم) بمورخ نود کم هفت، در مدینه بخدره ای که کنیتش بفروه منتسب بود، وضع حملش کرد (ه)، و عرصه گیتی بفردولت علمش علم بهجت بر کشید، مدت عمرش شصت و پنج بود، فرزندش هشت: (پنج) پسر بود و سه دختر، نقش نگینش: و انت ثقتی فاعصمنی «در مدینه در عهد منصور روز [دو] شنبه منتصف رجب بمورخ^۴ صد و چهل (متوفی شد، و گویند در مورخ صد و سی و پنج) [در حبس] مرغ روحش بر شرف غرف بهشت نشست، و بعضی گویند که وی نیز بسقی سم شهید شد، و در بقیعش دفن کردند. موسی عیسی دم، خضر قرین، کلیم طور سکرمت، و نوح کشتی دین، و حماد مکرم و وی کریمست، موسی کلیم بود و وی کظیم است^۵، معروف^۶ پرده گیری، درش بزرگی موصوف شد، و هر که بنسبت

۱- د: شصت کم سه

۲- د: در دیده

۳- د: عشرين و گویند هفتم

۴- د: در مورخ

۵- د: و بموسی کظیم

۶- د: معروفست

بوی سری ورزید بسقطی معروف گشت ، [شعر:]

کلیم طور کرم موسی مسیح سرشت

که بود زبده هر هفت چرخ و هشت بهشت

بزر مهر فلک بر صحیفه نیلی

نخست تر ز همه چیز مدحت تو نوشت

مکنی بحسن بود و ملقب بکظیم، روز جمعه هفتم صفر بمورخ صدویست و هشت در عهد پسر عبدملک حمیده بربریه وضع حملش کرد ، و روی زمین به [نور] طلعت شیرش بهجت فزود ، مدت عمرش شصت کم پنج (بود) ، فرزندش چهل بود: بیست پسر ، بیست دختر . نقش نگینش : «کن من الله علی حذرا» ، روز جمعه پنجم رجب بمورخ صدونود کم هفت در عهد رشید در حبس^۲ سندی قلعی در حلق شریفش ریختند و مرغ روح مقدسش بچمن روضه خلد پدید ، و در سحلت کرخ در مقبره قریشش دفن کردند .

نبی رتبت ، علی همت ، حسن بخبر ، حسین سیرت ، جعفر سریرت ،

علی بن موسی موسی گوهر ، حلمش نمونه بزرگی [وسودد] ، و علمش قرینه

فضل [بی عدد] ، کوس دولتش برقبه چرخ کوفته ، ووی در طوس خفته ، و عریف

دهر در تعریف بزرگی و فضلش چنین گفته [شعر:]

علی موسی مهر سپهر مردی وجود

شه سریر بزرگی برغم ورشک حسود

ولی عهد خلیفه نه بل خلیفه عهد^۳

که چون سعودسوی چرخ فضل کرد صعود

در مدینه در عهد منصور خلیفه روز جمعه ، و گویند پنجشنبه دهم ذی قعدة

بمورخ صد و شصت کم هفت ، مخدره نجمه ، و گویند سکن نوییه ، و گویند یکتم ،

۱- د : الحذر

۲- د : بحسن

۳- د : حق

وضع حملش کرد^۱ ، وچمن خلقت بگلبرگ وجودش زیب ورونق پذیرفت^۲ ، مدت عمرش خمس وخمسون^۳ ، فرزند دوپسر دودختر ، نقش فصش^۴ : «انما ولی الله» ، روزجمعه بمورخ دوپست و سه بسمی که پسررشید که خلیفه عهد^۵ بود سقیش کرد روح مقدس بحضرت قدس پیوست ، ودرطوس درمنزل خودش دفن کردند.

منبع تقوی بود ، و معدن فتوی ، سلیل^۶ موسی بود ، لکن

محمد تقی

خضر^۷ صفت دم ز مجمع بحرین زدی ، نبیره^۸ کظیم بود [بدین

سبب] دعوی پیش قدسی ثقلین کردی ، روضه مقدسش مهبط زمره ملک ، منجوق

قبه منورش غیرت مهر برذروه فلک . [شعر:]

شهی که بود بجود و بفضل و علم^۹ مثل

بکوی عصمت وی ره نبرد پیک خلل

برین مدوره نیلگون فلک صد ره

برسم پیش کشش پرده ثور وجدی و حمل

مکنی بجعفر بوده ، و نسبت^{۱۰} اجود ملقب ، شب جمعه (و گویند در) منتصف

شهر صوم ، [و گویند روز جمعه دهم رجب] بمورخ صدونود و پنج ، در عهد پسر رشید

سریه سری سریرت نوبیه ، که بسبب^{۱۱} کنیتش مولد (ه) بود ، وضع حملش کرد ،

وزنگ چهره گیتی بصیقل جمین نوربخشش زدوده شد ، مدت عمرش بیست و پنج بود ،

[و] فرزند هفت : سه دختر بقیه پسر ، نقش قصش^{۱۲} «المهیمن عضدی» ، در عشر

۱- د : در مدینه در عهد منصور خلیفه مخدیره بلایله که نسبت کنیتش بغین و گویند

بیکن و گویند کتم بود روز جمعه و گویند پنجشنبه دهم ذی قعدة سنة ست و خمسين وضع حملش کرد .

۸- د : و چون نبیره

۲- د : گرفت

۹- د : بجود و بعلم و فضل

۳- د : شصت کم پنج بود

۱۰- د : و بجود

۴- د : نگینش

۱۱- د : نسبت

۵- د : آن

۱۲- د : نگینش

۶- د : عصر

۷- د : چون سلایله موسی بود خضر

مؤخر ذی قعدة بمورخ دویست [و بیست] و دو^۱ در عهد معتصم بزه سپری شد، و طیر سدره نشین روحش بمقصد صدق رسید، و در مقبره قریش پیش جاد گزیده خویش دفن کردند.

خلقش نمونه نسیم ربیع بودی، و بهر نفس سرحونه^۲ طیب و

عطر گشودی، دیده خرد بکحل محمدتش مکتحل شده، و دل

علی نقی

عقل بد کر منقبتش سبتهج گشته، [شعر:]

نقیب مجمع قدس و جلیس مجمع قرب

حبیب قلب نبی و علی، علی نقی

نبی علوم و علی سیرت و حسن صورت

که بود چون پدر و جد خود رضی و نقی^۳

بحسن مکنی بود، و بنسبت هدی ملقب، در روز دوشنبه پنجم رجب بمورخ دویست و ده و دو، در مدینه، سریه^۴ نیکوسیرت وضع حملش کرد، فرزندش سه پسر بود، نقش نگینش «حفظ العهود نیل السعود»، مدت عمرش چهل و یک و کسری، روز سه شنبه^۵ پنجم رجب بمورخ دویست و شصت کم پنج، [در عهد] معتز، روح مقدسش بحضرت عزت رسید، و در مدینه متوکل در منزل خودش دفن کردند.

سرخیل عسکر دین، لشکر کش کشور یقین، مبرجه^۶ هشت

روزنه بهشت حجوه در مدرسه^۸ جودش، قبه مقرنس هفت طبقه

حسن عسکری

فلک کویچه در معبد سجودش [شعر:]

- | | |
|---------------------------|----------------|
| ۱- هر دو نسخه: دویست و دو | ۵- د: چهل و سه |
| ۲- د: نفسش چویه | ۶- د: روز شنبه |
| ۳- د: نقی | ۷- د: فرجه |
| ۴- د: سریره | ۸- مدینه |

شکر عسکری برد وقت حدیث وی خرد

هر که چنین شکر خورد دست دهد گر خرد

خلق شود بدین شکر رسته ز تلخی سخن

چون دهدش زدست خود هر که بود درو خرد^۲

سکنی بمحمد بود ، و بنسبت هدی ملقب ، روز جمعه بیستم و گویند پنجشنبه

پنجم [ربیع] مؤخر بمورخ دو یست و سی و دو ، حدیثه از مدینه وضع حملش کرد ، مدت

عمرش بیست و هفت و کسری ، یک پسرو یک دخترش بود . نقش فصش^۳ : «انالله

شهید» ، روز یکشنبه سیم^۴ ، و گویند هفتم ربیع مقدم ، بمورخ دو یست و شصت ،

بسقی سم ، در عهد معتمد ، در گذشت ، و حریف روحش بزم رحمت رسید ، و در مدینه

متوکل پیش پدر خودش دفن کردند .

خطیب خطه ملکوت ، مفتی کشور جبروت ، دیده روح بدیدن

محمد مهدی

روی پرنورش منتظر ، سراسر هر مؤمن بمسرت وجودش مفتخر ،

زینده مسند^۵ علم و حکمت ، زینت دهنده کشور تقوی و عصمت ، رنگ گستر دل

هر مؤمنی کسیر ، روح پرور هر شکسته ای حقیر ، سیم بخش بی دریغ ، دین پرور بزخم

تینغ ، [شعر:]

محمد حجت حق و دلیل صادق بر قولم

ز قول جدّ وی بشنو گرت نبود زمن درخور

عزیز مصر تحقیق و عزیز عرصه معنی^۸

ز علمش خلق گیتی جمله ره جویند و وی رهبر

۵-۵ : بیستم

۶-۵ : زیب

۷-۵ : بسند

۸-۵ : عزیز تقوی و معنی

۱-۵ : دل

۲-۵ : شکر خورد

۳-۵ : نگینش

۴-۵ : شهید الله

کنیتش کنیت^۱ جد کبیر خود [ست،] ولقبش حجت و منتظر، روز جمعه منتصف شهر مقدم برصوم بمورخ دو یست و شصت کم پنج در سینه متوکل، گنجور کنوز عصمت نرجس، وضع حملش کرد، و چمن وجود بگلدسته شهودش مزین و معطر شد، روز یکشنبه هشتم^۲ ربیع مقدم، بمورخ دو یست و شصت، چون معتمد خلیفه تجسس وی مینمود^۳، غیبت کرد، بقول و نقل شیعه، مدتی غیبت صغری بود، [و توقیع بخزنه^۴ و بهر که و کیل وی بود میرسد،] و درین عهد وقت غیبت کبریست^۵، و کس بروی مطلع نیست، چون وقت ظهور وی رسد، نیز وجودش در مکه طلوع کند، و سیصد و سیزده کس بر عدلش کربدر بدو پیوندند، و جنود ملکی، و وفود ملکی معونتش کنند، و عرصه گیتی در عهد وی، بموجب وعده رسول، بر عدل وسعت گردد.

(و الله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب).

[تمت الرسالة بعون الله وحسن توفيقه على يدي مؤلفها
 العبد على بن محمد المشتهر بنظام الواعظ تغمده بغفرانه ،
 و ذلك في بلدة حلب سنة ثلاث و ثمان مائة ، والله الحمد
 والحسنى . و فرغ من تنميته العبد محمد بن محمد المشتهر
 بهمام الطيب اخو المؤلف احسن الله مآله بمحمد وآله ، و اخر
 محرم الحرام مفتتح عام اثني عشر و ثمان مائة باهواب البر شنب
 الغازاني انا والله برهان الباني ، حامدا مصليا ، رب اختم
 بالحسنى] .

۴- ص : بحر مه (؟)

۵- د : کبری شد

۶- د : خصب

۱- د : بکنیت

۲- د : بیستم

۳- د : حکم بجسس وی نمود